

معناشناسی «خوب» از نظر ناول اسمیت

حسین اترک *

شبنم صفری **

چکیده

یکی از موضوعات مهم فرا اخلاقی معناشناسی واژه «خوب» است. در این زمینه آرای مختلف شناختاری و غیرشناختاری وجود دارد. ناول اسمیت با تقسیم الفاظ بر اساس کارکردشان به سه گروه احساسی (A)، الزامی (G) و توصیفی (D) واژه خوب را نیز به عنوان یک واژه احساسی دارای کارکرد تحریک و ایجاد علاقه و هم به عنوان واژه الزامی به معنای شایسته انتخاب یا انجام دادن می‌داند. وی معتقد است معنای خوب چیزی جز کاربردهای مختلفی که این واژه دارد نیست و برای فهم معنای آن باید به زمینه‌ها و بستر کاربرد آن توجه کرد. او با تقسیم کاربردهای واژه «خوب» به دو بخش اصلی و فرعی، کاربرد «خوب» در زمینه انتخاب و توصیه را دو کاربرد اصلی و کاربردش برای ستایش و تحسین، ترغیب، ارزیابی، کارآمدی، مهارت و توصیف را شش کاربرد فرعی این واژه می‌داند. ناول اسمیت معتقد است واژه «خوب» در کاربرد واحد می‌تواند دو یا چند کارکرد همزمان داشته باشد؛ برای مثال، جمله «عدالت خوب است» بنابر زمینه کاربردش می‌تواند برای بیان انتخاب عمل عدالت توسط فرد یا توصیه آن به دیگری یا بیان ستایش و تحسین این عمل یا ترغیب و تشویق دیگران برای انجام دادن آن و ...



به کار رود. بنابراین، به اعتقاد وی اشکال نظریه‌های اخلاقی پیشین در فروکاستن معنا و کاربرد واژه «خوب» در یک چیز است.

کلیدواژه‌ها

ناول اسمیت، معنا، خوب، توصیه، تحسین، شناختاری، غیرشناختاری.

مقدمه

این مقاله در حوزه فرااخلاق به معناشناسی واژه «خوب» از منظر فیلسوف معاصر ناول اسمیت می‌پردازد. یکی از موضوعات پیچیده فرا اخلاقی تعیین معانی واژگان و اصطلاح‌های اخلاقی مانند خوب، بد، درست، نادرست، وظیفه، الزام و دیگر مفاهیم است. در این میان، واژه «خوب» اصلی‌ترین اصطلاح اخلاقی است. «خوب» در گزاره‌های اخلاقی مانند: «عدالت خوب است» به چه معناست؟ وقتی این وصف درباره موضوع‌هایی همچون افراد (مرد خوب)، اشیا (ماشین خوب)، اعمال (بخشش خوب است)، حالات (احساس خوب)، افکار (فکر خوب)، گفتار (سخن خوب) و ... به کار برده می‌شود، چه معنا یا معانی‌ای از آن اراده می‌شود؟ وقتی گفته می‌شود: «x خوب است»، آیا معنایش این است که x مورد پسند من یا جامعه است؛ یا باعث لذت و خوشایند من است؛ یا مورد تحسین و تشویق است؛ یا به شما توصیه می‌کنم آن را انجام دهید؛ یا من آن را در میان گزینه‌های متعدد انتخاب می‌کنم؛ یا ارزشمند و با قیمت است یا ... واقعاً این لفظ به چه معناست؟ هر کسی به‌هنگام کاربست این واژه معنایی از آن در ذهن دارد، ولی وقتی از او می‌پرسیم گفتن اینکه «x خوب است» به چه معناست؟ در تعریف دقیق آن دچار مشکل می‌شود. در این مقاله، با اشاره کوتاهی به دیدگاه‌های موجود در مسئله معناشناسی خوب، به‌طور کامل دیدگاه ناول اسمیت در تحلیل معنای خوب را طرح کرده و به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.

پاتریک هوریس ناول اسمیت (۲۰۰۶-۱۹۱۴) فیلسوف معاصر انگلیسی در کتاب فلسفه اخلاق به‌طور کامل به تبیین دیدگاه خویش در زبان‌شناسی، مباحث الفاظ و معناشناسی مفاهیم اخلاقی مانند خوب، درست، باید، وظیفه، الزام، آزادی و مسئولیت



نظر

سال بیست و یکم، شماره ۸۲، تابستان ۱۳۹۵

می‌پردازد. متأسفانه این فیلسوف به شایستگی مورد توجه قرار نگرفته است و بجز دو کتاب^۱ در تحلیل و بررسی نظریه او و مطالبی که مری وارنوک در کتابش به بیان نظریه وی پرداخته و دو مقاله از مک‌لاسکی (H. J. McCloskey) آثار دیگری درباره نظریه او به زبان انگلیسی یا فارسی نگاشته نشده است. با این حال، به باور نگارندگان نظریه وی در باب معنای خوب به جهت توجه به کاربردهای مختلف خوب و تجمیع نظریه‌های مختلف دیگر فیلسوفان در این مسئله از جامعیت بسیار خوبی برخوردار است و تا حدود زیادی معنای این واژه را آشکار می‌سازد.

مک‌لاسکی در مقدمه یکی از مقالاتش می‌گوید: «بی‌شک در برخی موضوعات نظریه اخلاقی ناول اسمیت معقول‌تر از نظریه‌های اخلاقی متقدم [نظریه هیر، آیر، استیونسون و دیگر ذهنیت‌گرایان] است. ... فلسفه اخلاق ناول اسمیت در عدم رضایت بخشی تمام نظریه‌های اخلاقی پیشین و حال، مانند ذهنیت‌گرایی و عینیت‌گرایی ریشه دارد» (McCloskey, 1961: 251).

از آنجا که نظریه ناول اسمیت ناظر به نظریه‌های معناشناختی پیشین، به‌ویژه ذهنیت‌گرایی است، نخست اشاره‌ای کوتاه به انواع این نظریه‌ها خواهیم داشت.

نظریه‌های اخلاقی در معنای خوب (الف) شناخت‌گرایی

بنا بر دیدگاه شناخت‌گرایی ما می‌توانیم معرفت اخلاقی داشته باشیم. شناخت‌گرایان معتقدند گزاره‌هایی مانند «به‌کشی نادرست است» بیانگر یک باور هستند و می‌توانند صادق یا کاذب باشند. آنها شأنیت صدق و کذب دارند. یکی از انواع شناخت‌گرایی، واقع‌گرایی اخلاقی است که ادعا می‌کند خوب و بد، اوصاف حالات، موقعیت‌ها و افراد هستند و درست و

۱. Snyder, Peter, *An Analysis of P. H. Nowell-Smith's Ethics*, Proquest Dissertations Publishing, 1969.
Muir, John, *A Critical Study of the Ethics of P. H. Nowell-Smith*, Proquest Dissertations Publishing, 1970.

متأسفانه دسترسی به این دو کتاب برای این تحقیق میسر نشد.





نادرست، اوصاف اعمال می‌باشند. همان‌گونه که افراد می‌توانند دو متر قد داشته یا سریع رفتار باشند، همچنین آنها می‌توانند اخلاق خوب یا بد داشته باشند. همان‌طور که اعمال می‌توانند خیلی سریع یا از روی اجبار صورت پذیرند، همچنین می‌توانند درست یا نادرست باشند. به باور واقع‌گرایان، اوصاف اخلاقی یک بخش واقعی از جهان هستند. صدق و کذب احکام اخلاقی مبتنی بر این است که جهان چگونه است و یک عمل، موقعیت یا فرد انسانی چه اوصاف و خصوصیتی دارد (Miller, 2014:1; Lacey: 1).

نظریه‌های شناختاری ممکن است طبیعت‌گرایانه یا ناطیعت‌گرایانه باشند. بر اساس طبیعت‌گرایی یک حکم اخلاقی بر اساس شرایط طبیعی امور صادق یا کاذب می‌گردد و این شرایط طبیعی امور است که دستیابی به حکم اخلاقی را برای ما میسر می‌سازد. بر اساس تعریف مور مراد از «طبیعی» در اینجا چیزی است که موضوع اصلی علوم طبیعی و روان‌شناسی است؛ مانند وصف ایجاد خوشی برای بیشترین افراد و وصف حفظ نوع بشر (Miller, 2014: 1).

ب) ناشناخت‌گرایی

در مقابل، ناشناخت‌گرایان معتقدند هیچ معرفت اخلاقی وجود ندارد؛ چون اساساً هیچ حقیقت عینی اخلاقی وجود ندارد. احکام اخلاقی بیان‌کننده حالات غیرشناختی مانند احساسات و امیال هستند. احساسات و امیال شأنیت صدق و کذب ندارند. بنابراین، احکام اخلاقی شأنیت صدق و کذب ندارند. یکی از دعاوی ناشناخت‌گرایی این است که جمله‌های حملی اخلاقی گزاره نیستند و قابلیت اتصاف به صدق و کذب را ندارند. محمول‌های اخلاقی بیانگر هیچ مضمونی نیستند و گزاره‌های اخلاقی، اوصافی را به موضوعشان نسبت نمی‌دهند. ادعای دیگر ناشناخت‌گرایی که «ناشناخت‌گرایی روان‌شناختی» (Psychological non-cognitivism) نامیده می‌شود، این است که حالت‌های ذهنی‌ای که به وسیله گفتارهای اخلاقی بیان می‌شود، از جنس باور نیستند یا اگر به دوگانه‌شناختی و غیرشناختی قائل باشیم، این حالت‌های ذهنی در طرف شناختی قرار نمی‌گیرند (Roojan, 2004: 1).

اگر احکام اخلاقی بیانگر باورها نیستند، پس چه چیز را بیان می‌کنند؟ هریک از تقریرهای مختلف ناشناخت‌گرایی آن را بیانگر چیزی مانند احساسات و عواطف، ترغیب و تشویق، توصیه و ارشاد، امر و نهی و می‌دانند. برخی از این تقریرها در ادامه بررسی خواهد شد.

یکم: دیدگاه آیر

آلفرد جولز آیر (۱۹۸۹-۱۹۱۰) در فصل ششم از کتاب زبان، حقیقت و منطق هدف خود را ارائه نظریه‌ای عنوان می‌کند که با اصول کلی تجربه‌گرایی وی مطابق باشد. ادعای اصلی نظریه وی این است که معناداری گزاره‌ها (ی ارزشی) در گرو علمی بودن آنهاست. اگر این گزاره‌ها علمی باشند، معنادارند و اگر نباشند، معنادار نیستند، بلکه صرفاً بیانگر احساسات و عواطف شخصی هستند که صدق و کذب‌پذیر نیستند (Ayer, 1952: 102-103). وی سپس معیار خود را برای تحقیق‌پذیری احکام اخلاقی بیان می‌کند که همان اصل تحقیق‌پذیری پوزیتیویستی است. آیر معتقد است هر گزاره در صورتی معنادار است که یا تحلیلی باشد یا اگر ترکیبی است آزمون‌پذیر باشد. گزاره‌های ترکیبی یا تألیفی تنها در صورتی معنادار هستند که بتوان آنها را به روش تجربی تحقیق و بررسی کرد. روشن است که این اصل در تضاد با شهودگرایی است (Ayer, 1952: 106).

آیر همانند مطلق‌گرایان یا شهودگرایان معتقد است که مفاهیم اخلاقی تحلیل‌ناپذیر هستند و معیاری برای آزمون اعتبار آنها وجود ندارد، ولی تفاوت دیدگاه وی با آنها در این است که او توجیهی برای این تحقیق‌ناپذیری دارد، ولی آن نظریه‌ها نداشتند. وی دلیل تحلیل‌ناپذیری مفاهیم اخلاقی را کاذب‌بودن مفاهیم اخلاقی یا مفهوم‌نما بودن (pseudo-concept) آنها می‌داند:

ما می‌گوییم دلیل اینکه چرا آنها تحقیق‌ناپذیرند، این است که صرفاً مفاهیمی کاذب هستند. حضور یک نشانه اخلاقی در یک گزاره چیزی به مضمون واقعی آن نمی‌افزاید. بنابراین، اگر من به شخصی بگویم: «دزدی پول توسط شما کار نادرستی بود»، چیزی بیشتر از این نمی‌گویم که در گزاره «شما آن پول را





دزدیدی» گفته‌ام. با افزودن اینکه این عمل نادرست است، من چیزی بیشتر درباره آن بیان نمی‌کنم. من تنها عدم تأیید اخلاقی‌ام را با آن ابراز می‌کنم (Ayer, 1952: 107).

وی در ادامه می‌افزاید مفاهیم اخلاقی مانند خوبی و درستی به‌مانند علائم تعجب یا ندا در جمله‌ها یا به‌مانند لحن و تُن صدای خاص همراه با جمله‌ها هستند که برای نشان‌دادن تعجب، بیزاری و علاقه نسبت به فعل فاعل همراه جمله قرار می‌گیرند. این الحان و نشانه‌ها چیزی بر معنا و محتوای جمله افزون بر واژگان به کار رفته در آن نمی‌افزایند، بلکه حالت فاعل نسبت به آن فعل را نمایان می‌سازند. مفاهیم اخلاقی نیز دقیقاً به همین نحو چیزی بر محتوای معنوی جمله نمی‌افزایند، بلکه حالت گوینده نسبت به فعل فاعل را نشان می‌دهند. جمله «دزدی پول نادرست است» مثل این است که گفته شود: «دزدی پول!» که بر اساس قرارداد، نشانه تعجب در اینجا، نشانه احساس عدم تأیید است. همان‌طور که جمله تعجبی دوم صدق و کذب‌پذیر نیست، جمله اخلاقی اول نیز صدق و کذب‌پذیر نیست. چه‌بسا شخص دیگر با من در این موافق نباشد که دزدی نادرست است؛ به این معنا که ممکن است او احساس عدم تأیید من را نداشته باشد، ولی او نمی‌تواند با قطعیت جمله مرا رد و انکار کند، چون هیچ واقعیت مستقل انکارناپذیری در خارج وجود ندارد. جمله‌های اخلاقی تنها بیان حالت ذهنی و احساسات اخلاقی است و نمی‌شود گفت که این درست می‌گوید یا آن (Ayer, 1952: 107).

آیر در نهایت ادعای اصلی خویش را چنین بیان می‌کند:

اما در هر موردی که به‌طور کلی گفته می‌شود شخص یک حکم اخلاقی می‌دهد، کارکرد کلمه اخلاقی مربوط صرفاً «احساسی» است. این واژه برای بیان احساس در مورد یک موضوع است، نه اینکه خبری درباره آن بدهد (Ayer, 1952: 108).

وی افزون بر بیان و ابراز احساس، کارکرد دیگری نیز برای مفاهیم اخلاقی برمی‌شمارد و آن برانگیختن احساسات و تهییج به فعل است. او می‌گوید: گفتنی است که اصطلاح‌های اخلاقی تنها برای بیان احساس به کار گرفته نمی‌شوند. آنها همچنین برای برانگیختن احساس و نیز تهییج به عمل به‌شمار

می‌روند. در واقع، برخی از آنها به نحوی به کار برده می‌شوند که [معنای] جملاتی را بدهند که اثر و نتیجه امر را دارد. بنابراین، جمله «این وظیفه شماست که حقیقت را بگویی» ممکن است هم به‌عنوان بیان و ابراز نوعی احساس اخلاقی نسبت به حقیقت‌گویی لحاظ شود و هم به‌عنوان امر «حقیقت را بگو» (Ayer, 1952: 108).

دوم: استیونسون

چارلز لسللی استیونسون (۱۹۷۹-۱۹۰۸) کاربرد واژه خوب را بیان توصیه و پیشنهاد به مخاطب می‌داند. وی ضمن تبیین نظریه‌های سنتی علاقه و میل (interest) (مانند نظریه هیوم و هابز)، می‌گوید اشکال این نظریه‌ها آن است که تنها بر کاربرد توصیفی گزاره‌های اخلاقی تأکید می‌کنند، در حالی که نظریه احساسی او بر کارکرد ایجاد علاقه تأکید می‌کند. به اعتقاد وی معنای جمله «این خوب است» آن است که «من این را دوست دارم و تو هم دوست داشته باش»، با این تفاوت که عنصر امر در جمله اول برخلاف جمله دوم مصرح نیست و با لطافت بیشتری این توصیه و ایجاد علاقه صورت می‌گیرد (وارنوک، ۱۳۸۰: ۱۱۸-۱۱۹). وی در مقاله «معنای احساسی واژه‌های اخلاقی» می‌گوید:

سخن دقیق این است که اگر قرار باشد معنای احساسی تحریف نشود، تعریف «خوب» بر اساس علاقه مطلوب ناممکن است، ولی چه‌بسا گفته شود «این خوب است» درباره علاقه مطلوب گوینده، شنونده یا شنوندگان است و آن یک معنای احساسی خوشایند دارد که کاربرد این واژگان را برای پیشنهاد سازگار می‌سازد (Stevenson, 1963: 25).

شاید بشود این ادعای مری وارنوک در تبیین تفاوت دیدگاه آیر و استیونسون را پذیرفت که از نظر آیر کارکرد اصلی گزاره‌های اخلاقی ابراز احساسات است، ولی در نظریه استیونسون کارکرد اصلی تأثیر‌گذاری، تحریک و برانگیختن احساسات مشترک در مخاطب است (وارنوک، ۱۳۸۰: ۱۲۳).





سوم: توصیه‌گرایی هیر

توصیه‌گرایان معتقدند خوب خواندن چیزی به معنای توصیه و دستور انجام دادن آن به مخاطب است. به نظر ایشان احکام اخلاقی بخشی از احکام توصیه‌ای و امری هستند و جمله‌های اخلاقی از نظر معنایی بیشتر شبیه جمله‌های امری هستند تا خبری. احکام اخلاقی به مانند آمران قوی کار می‌کنند. توصیه‌گرایان متقدم مانند کارنپ احکام اخلاقی را در حکم اوامر ساده می‌دانستند. جمله «کشتن نادرست است» به معنای «نکش» است. بر این اساس، کارنپ مدعی بود که هیچ معرفت یا خطای اخلاقی وجود ندارد. تقریرهای جدید توصیه‌گرایی، مانند نظریه ریچارد مروین هیر می‌کوشند تفکر اخلاقی را به عنوان عمل عقلانی توجیه کنند. او اصل تعمیم‌پذیری را به نظریه خود می‌افزاید. ایده اصلی او این است که در حالی که جمله‌های اخلاقی مانند اوامر عادی، نوعی از توصیه را بیان می‌کنند، آنها همچنین توصیه‌هایی از نوع عام هستند. بنابراین، پذیرش یک حکم اخلاقی مستلزم آن است که شخص احکام دیگر را در شرایط مشابه بپذیرد. هیر اوامر اخلاقی را به چند طریق عام می‌داند. اوامر اخلاقی نه تنها برای فاعلی که (با توجه به شرایط خودش) آنها را صادر می‌کند، بلکه در حق هر فاعل دیگری در شرایط مشابه صادق هستند. آنها در مورد هر عملی با شرایط مشابهی که شبیه شرایط عملی است که حکم برای آن صادر شده، به کار برده می‌شوند. تفاوت توصیه‌های اخلاقی با توصیه‌های عادی در همین است که توصیه‌های عادی شخصی هستند (Roojan, 2004: 5).

۲. دیدگاه ناول اسمیت در مورد معنای خوب

الف) نظریه کاربردی معنا

کتاب فلسفه اخلاق ناول اسمیت تنها یک کتاب در باب موضوعات فلسفه اخلاق نیست، بلکه مباحث زبان‌شناسی نیز در آن مطرح شده است. یکی از مسائل زبان‌شناسی چستی معناست. آیا معنای الفاظ امر خارجی مورد دلالت با لفظ است یا انگاره و امر ذهنی یا مقصودی که لفظ برای آن به کار رفته است؟ نظریه‌های متعددی در حوزه معنا وجود دارد. نظریه‌های متعددی مانند نظریه ارجاعی، انگاره‌ای، گزاره‌ای، کاربردی معنا با تقریرهای

مختلف ویتگنشتاینی، سالرز، سرل و ... در این زمینه مطرح است (صفوی، ۱۳۸۲: ۸۷-۱۰۰). نظریه ناول اسمیت جزو نظریه‌های کاربردی از نوع ویتگنشتاینی است. ایده اصلی نظریه وی توجه به «بافت» و «بستر» یا زمینه کاربرد الفاظ است. وی معنا را همان کاربرد لفظ می‌داند و می‌گوید: «معنای یک کلمه توضیح آن است که این کلمه چگونه به کار برده می‌شود» (Nowell-Smith, 1954: 67).

یکی از اصطلاحات کلیدی نظریه او که آن را بسیار به کار می‌برد، تعبیر «دلالت سیاقی» یا «دلالت در بستر کلام» (contextual implication) است؛ یعنی معانی‌ای که کلام در سیاق و بستر خاص خود بر آنها دلالت می‌کند.

من به جای مفهوم دلالت منطقی یا ارتباط تحلیلی گزاره‌ها، جعل مفهوم «دلالت در بستر کلام» و به جای مفهوم خودمتناقض، مفهوم «غرابت منطقی» را پیشنهاد می‌کنم و چون من از این اصطلاح‌های فنی زیاد استفاده می‌کنم باید آنها توضیح داده شوند. خواهم گفت که گزاره P در بستر کلام بر گزاره Q دلالت می‌کند، اگر هر کس دیگری که قراردادهای عادی زبان را می‌داند، این را حق بداند که گزاره Q را در آن بستر از گزاره P نتیجه‌گیری کند (Nowell-Smith, 1954: 80).

وی برای تبیین این اصطلاح از این مثال استفاده می‌کند: شخص (الف) از کسی که در حال کشیدن سیگار است، می‌پرسد: «چه کار می‌کنی؟»؛ شخص (ب) پاسخ می‌دهد: «I am having a nice smoking»: من دارم از سیگار کشیدن لذت می‌برم. شخص (الف) دوباره می‌پرسد: «آیا از آن لذت می‌بری؟» ناول اسمیت می‌گوید: به یقین. پرسش اخیر در این بستر و بافت بیهوده و بی‌جهت است، چون واژه nice در این بستر بر معنای لذت‌بخش بودن دلالت می‌کند و مترادف با جمله «من از آن لذت می‌برم» است. البته همیشه و در همه بسترهای کلامی چنین نیست و نمی‌توان این واژه را به لذت بردن مترادف دانست. این معنای «دلالت بستری کلام» است.

البته وی از این نکته نیز آگاه است که اگر معنای واژه‌ها به‌طور کامل به شرایط و زمینه به‌کارگیری آنها وابسته باشد، نگارش فرهنگ لغت ناممکن خواهد شد. از این رو، تفکیک و جداسازی معنا از کاربرد را در دو مورد جایز می‌داند: یکی واژگان و



نظریه



نظر

سال بیست و یکم، شماره ۸۲، تابستان ۱۳۹۵

اصطلاح‌های تخصصی است و دیگری موضوع‌های عام و مشترک. وی ضمن مثال‌هایی این مطلب را توضیح می‌دهد. واژه «موتور» برای یک دانش‌آموز مدرسه، یک مهندس و یک راننده ماشین معنای یکسانی ندارد، ولی واژگانی مانند «استروئید» در نجوم یا «معادله دیفرانسیل» در شیمی یا «بلوک نامنظم» در مهندسی برای متخصصان آن رشته‌ها معنای خاص و واحدی دارد (Nowell-Smith, 1954: 68).

ب) اصل دلالت چندجانبی

یکی از اصول بسیار مهم نظریه ناول اسمیت که شارحان نیز بر آن تأکید کرده‌اند، اصل «دلالت چندجانبی»^۱ است. بنابر این اصل واژه خوب واژه‌ای چندجانبی است و می‌تواند در کاربرد واحد بر معانی متعدد دلالت کند (تعبیر مسامحی) و کارکردهای مختلفی داشته باشد (تعبیر دقیق‌تر)؛ برای مثال، وقتی گفته می‌شود که «فلان چیز خوب است»، چه‌بسا گوینده با این کلام هم احساس خوشایندی خود را نسبت به آن بیان کند و هم قصد داشته باشد شما را به گزینش آن ترغیب و تشویق کند و چه‌بسا کارکرد دیگری مانند توصیه را نیز در نظر داشته باشد.

وی در قسمتی از کتابش می‌گوید:

مدل سنتی [نظریه‌های سنتی در باب معنای مفاهیم ارزشی] تنها گمراه‌کننده نبودند، بلکه همگی اشتباه بودند. واژگانی که فیلسوفان اخلاق به‌ویژه ملزم به کار با آنها هستند که معمولاً «واژگان ارزشی» خوانده می‌شوند، نقش‌های زیادی بازی می‌کنند. آنها برای بیان سلیقه‌ها و ترجیح‌ها، برای بیان تصمیم‌ها و انتخاب‌ها، برای نقادی، درجه‌بندی و ارزیابی، برای توصیه، پند و اندرز، اخطار، ترغیب، دل‌سرد کردن، برای تحسین، تشویق و سرزنش کردن، برای اعلام و توجه‌دادن به قواعد و بی‌شک برای اهداف دیگر به کار برده می‌شوند. این

۱. اصطلاحی که نویسندگان آن را جعل کرده‌اند. ناول اسمیت در کتاب خود این اصل را به‌طور مشخص با سرفصل و اصطلاحی خاص بیان نکرده است و شارحان اغلب از همان نقل قولی که در چند سطر بعد آورده است و تعبیر «Janus-word» آن را استنباط می‌کنند.

فعالیت‌ها شبکه پیچیده مباحث اخلاقی را شکل می‌دهند و مشکل ما این است که ارتباط بین آنها را پی‌گیری کنیم و بفهمیم که چگونه ممکن است یک واژه در همه این فعالیت‌های مختلف به کار برده شود. آنچه یک فرد با یک واژه ارزشی خاص در یک زمان خاص انجام می‌دهد، تنها با بررسی آنچه او در بستر و زمینه آن واژه می‌گوید قابل فهم است. این نامعقول خواهد بود که فرض شود هیچ ارتباطی بین این فعالیت‌ها وجود ندارد و یک تعبیر واحد می‌تواند تنها برای یک منظور به کار برده شود (Nowell-Smith, 1954: 98).

مک‌لاسکی نیز درباره این اصل می‌گوید: «این کلید تفسیر کامل از نظریه ناول اسمیت است. واژگان اخلاقی به عنوان واژگان چندکارکردی (multi-function words) تبیین می‌شوند که کارکردهای زیادی در یک زمان و کارکردهای متفاوتی در زمان‌های مختلف دارند» (McCloskey, 1961: 252).

مری وارنوک نیز در شرح دیدگاه ناول اسمیت بر این اصل تأکید می‌کند که مترجم آن را به «اصل دو رویه»^۱ ترجمه کرده است. وی می‌گوید:

وی [ناول اسمیت] در طی شرح و توضیحش، مجال ابداع واژه‌های فنی گوناگونی را دارد که یکی از آنها «اصل دو رویه» است؛ یعنی این اصل که از هر تک‌واژه یا تک‌گزاره‌ای در هر مورد از استعمال آن دست‌کم دو کارکرد و شاید بیشتر می‌توان انتظار داشت. وی با تمسک به این اصل این دیدگاه را رد می‌کند که می‌گویند: عبارت‌های اخلاقی تنها امری‌اند یا تنها احساسی‌اند یا کارکرد یگانه و واحد دیگری دارند (وارنوک، ۱۳۸۰: ۱۵۲).

«خوبی» مصداق تمام عیار واژه‌های دو وجهی است و در کاربرد حقیقی درستش دست‌کم دو کارکرد و چه بسا بیشتر دارد (همان: ۱۵۵).

۱. متأسفانه مترجم کتاب، معادل انگلیسی این اصطلاح مهم را در پاورقی نیاورده است و تأسف دیگر اینکه نویسندگان نتوانستند به اصل انگلیسی کتاب وارنوک دسترسی پیدا کنند تا متوجه گردند که وارنوک از چه تعبیری استفاده کرده است. به هر حال نویسندگان تعبیر «دلالت چندجانبی» را بر تعبیر «اصل دو رویه» ترجیح می‌دهند، زیرا تعبیر «دو رویه» را چندان رایج و مصطلح نمی‌دانند؛ برخلاف تعبیرهایی همچون «ذو وجوه» یا «چندوجهی» یا «چندجانبی» که در ادبیات فلسفی بسیار به کار برده می‌شود.





بی شک ناول اسمیت در نظریه خود کارکردهای مختلف در استعمال واحد را برای واژه خوب و برخی دیگر از اقسام واژگان جایز می‌داند و یک اشکال نظریه‌های ذهنیت‌گرای پیشین مانند هیر، استیونسون و دیگران را فروکاستن واژه خوب در یک کارکرد می‌داند. وی در بخشی از کتابش که به احتمال زیاد همین متن مراد وارنووک است، چنین می‌گوید:

«خوب» یک نمونه عالی از واژگان دو پهلو (یا چندجانبی)^۱ است؛ این واژه اغلب برای انجام دادن بیش از یک کار در یک موقعیت به کار برده می‌شود...
(Nowell-Smith, 1954: 167).

آنچه از این متن بر می‌آید آن است که داشتن دست کم دو کارکرد در یک استعمال شرط ضروری نیست، بلکه بیشتر واژه خوب کارکردهای متعدد دارد.

ج) اقسام واژگان و کارکرد آنها

ناول اسمیت واژگان را به‌طور کلی به سه بخش تقسیم می‌کند: واژگان A، D و G. این تقسیم‌بندی افزون بر تقسیم واژگان به سه نوع مختلف، در واقع نشانگر کارکردها و دلالت‌های مختلف واژگان و تأیید اصل دلالت چندجانبی است (McCloskey, 1961: 253-254). واژگان A (aptness-words) دلالت می‌کنند که یک موضوع دارای ویژگی‌هایی است که شایستگی و استعداد برانگیختن یک احساس یا دسته‌ای از احساسات را در انسان دارد؛ مانند واژه‌های «عالی» یا «وحشتناک» که احساس مثبت و منفی گوینده را نسبت به چیزی بیان می‌کنند (Nowell-Smith, 1954: 72). همچنین واژگانی مانند: ترسناک، مأیوس‌کننده، سودمند، متعالی، راحت، زیبا، زشت، نفرت‌انگیز، کثیف، مفید، سرگرم‌کننده، پلید،

۱. ناول اسمیت تعبیر «Janus-word» را به کار برده است که در فرهنگ لغت واژه ژانوس (Janus) به معنای خدای رومی که با دو صورت در دو جهت متضاد که در سر به هم چسبیده‌اند به تصویر کشیده می‌شود. از این‌رو، فرهنگ‌های لغت در تعریف این واژه آورده‌اند: کلمه‌ای که معانی متضاد یا متناقض بر اساس زمینه و بستری که به کار برده می‌شود، دارد.

نازنین و ... از این گروهند (McCloskey, 1965: 21-22; Nowell-Smith, 1954: 84). ناول اسمیت نام این گروه از واژگان را به دلیل استعدادشان در تولید احساسات، واژگان «استعدادی»^۱ می‌نامد، ولی نویسندگان ترجیح می‌دهند از معادل «احساسی» به جای آن استفاده کنند تا دلالت بهتری بر مقصود از این واژگان داشته باشد.

ویژگی مشترک واژگان احساسی این است که با «واکنش» افراد در ارتباط هستند؛ واکنش‌هایی مانند ترس، هیجان، خنده، غم و ... اسمیت تصریح می‌کند که مراد وی از این اصطلاح معنای گسترده‌ای از واکنش است تا شامل چیزهایی هم که معمولاً واکنش خوانده نمی‌شود، بشود؛ مانند رویکردها، علایق، گرایش‌های افراد، احساسات آنها، چیزهایی که برایشان رخ می‌دهد و کارهایی که انجام می‌دهند. وی معتقد است برای اینکه منطق جمله‌های استعدادی را درست بفهمیم، نباید این پرسش را مطرح کنیم که «معمولاً یک جمله استعدادی چه معنا می‌دهد؟» بلکه باید پرسیم «این جمله در این زمینه و بستر به‌ویژه بر چه چیز دلالت می‌کند؟» و کاربردش چیست؟ وی سپس مواردی را نام می‌برد که به اعتقادش نوعاً در کاربرد این جمله‌ها بر آنها دلالت می‌شود (Nowell-Smith, 1954: 85).

گروه دوم، واژگان D یا واژگان «توصیفی» هستند که توصیف‌گر و بیان‌کننده وصفی درباره شیئی هستند؛ مانند «زرد» و «قاصدک» در جمله «قاصدک گیاه خودرویی است که گل‌های زرد دارد». ناول اسمیت معتقد است افراد عادی، درست یا نادرست، دیدگاهی واقع‌گرایانه درباره واژگان D دارند. ما معتقدیم که حتی اگر باغبانی وجود نداشته باشد، باز قاصدکی وجود خواهد داشت و قاصدک زرد خواهد بود (Nowell-Smith, 1954: 72).

نوع سوم واژگان نوع G است. این واژگان که بر باید، نباید و الزامی از سوی گوینده دلالت دارند؛ مانند «توجه کردنی»، «تحسین کردنی»، «ستودنی» و «لعنتی» که بدین معنا هستند که آنچه باید به آن توجه کرد یا تحسین، ستایش و لعنتش کرد. ناول اسمیت این

۱. اسمیت از واژه «aptness» استفاده کرده است که به معنای استعداد و شایستگی است؛ یعنی این واژگان مستعد و شایسته تولید احساسات در انسان هستند. در ترجمه ابوالقاسم فنائی از فلسفه اخلاق در سده بیستم مری وارنوک، تعبیر «واژگان استعدادی» استفاده شده است (وارنوک، ۱۳۸۰: ۱۵۲).





گروه را به جهت شکل صرفی و مصدری‌شان «واژگان مصدری» (gerundive-words) نامیده است. برخی از شارحان نیز از تعبیر «واژگان بایستی» (ought-words) استفاده کرده‌اند (McCloskey, 1965: 21-22). در ترجمه فلسفه اخلاق در سده بیستم مری وارنوک تعبیر «واژگان دال بر فایده، ضرورت و اهمیت» استفاده شده است (وارنوک، ۱۳۸۰: ۱۵۲). نویسندگان به دلیل اینکه این واژه‌ها بر الزام و باید دلالت می‌کنند، ترجیح می‌دهند از تعبیر «واژگان الزامی» استفاده کنند.

ناول اسمیت برای توضیح این گروه از واژگان، مثالی در ارتباط با باغبانی می‌زند. واژه «علف هرز» در باغبانی به هر نوع گیاهی گفته می‌شود که خودرو است و به دلیل سودمند نبودن معمولاً ما آن را از ریشه می‌کنیم نه آنکه آن را به کاریم. حال اگر کسی بگوید: «من می‌خواهم علف هرز بکارم»، این حرف او غیر منطقی و عجیب به نظر خواهد رسید، زیرا مانند این است که بگوید: «من می‌خواهم گیاه کندی را بکارم». برای یک باغبان حرفه‌ای که مستخدم دیگری است، «علف هرز» یک واژه مصدری نوع G است؛ یعنی گیاه خودرویی که باید آن را کند و وظیفه او به عنوان باغبان کندن آن است؛ حتی اگر به‌شخصه علاقه‌ای به علف هرز داشته باشد و آن را مفید بداند. «علف هرز» برای او به معنای هر نوع گیاه «کندی» است؛ شبیه واژگان «تحسین کردنی»، «توجه کردنی»، «ستودنی» و «لعنتی»، اما برای یک باغبان تازه کار یا خانه‌داری که باغچه خود را مراقبت می‌کند، واژه «علف هرز» یک واژه استعدادی نوع A است که معنایش هر گیاه خودرویی است که به دلیل سودمند نبودن، مستعد و شایسته کنده شدن است؛ اما ممکن است او این کار را نکند و به دلیل علاقه یا فواید دارویی یا هر دلیل دیگر در باغچه خود نوعی از علف هرز را بکارد یا نگهداری کند (Nowell-Smith, 1954: 72-73). بنابراین، به این صورت ناول اسمیت به خوبی این نکته را تبیین می‌کند که اقسام مختلف واژگان چه تفاوت‌های معنوی و چه لوازم منطقی خواهند داشت.

ناول اسمیت چنین استدلال می‌کند که بایستی در ارزش‌گذاری‌ها و بیان استدلال‌های خویش جانب احتیاط و توجه را در نظر بگیریم و به نحو شایسته‌تری از واژگان هر سه دسته استفاده کنیم و در آنجایی که لزومی به بیان و برانگیخته کردن احساسات و عواطف

در مخاطبان وجود ندارد، از ایجاد چنین مفاهیم ارزشی پرهیزیم (McCloskey, 1965: 26). وی معتقد است اگر ما درک صحیحی از مفاهیم استعدادی A و مصدري G نداشته باشیم، درک درستی از مفاهیم اخلاقی مانند «خوب» و «باید» نخواهیم داشت.

مری وارنوک در تبیین نظر ناول اسمیت می گوید که واژه «خوب» در اخلاق هم به عنوان واژگان استعدادی A به کار می رود و هم به عنوان واژگان G؛ یعنی این واژه هم برانگیزاننده احساسات و مستعد تحریک دیگران است و هم بیانگر این است که موضوعی که چنین توصیف می شود، انتخاب کردنی است (وارنوک، ۱۳۸۰: ۱۵۵). البته همان طور که گفته خواهد شد چون ناول اسمیت کاربرد توصیفی نیز برای واژه خوب قائل است، در نتیجه این واژه را می توان متعلق به هر سه گروه A، G و D دانست؛ مگر اینکه به سبب ضعیف بودن کاربرد این واژه برای توصیف آن را در نظر نگیریم. در آن صورت گفته وارنوک صحیح خواهد بود.

د) کاربردهای اصلی واژه خوب

ناول اسمیت بر اساس نظریه معنای خود در مورد معنای واژه خوب نیز توجه به «زمینه» و کاربرد این واژه را در نظر می گیرد. از این رو، وی در بیان معانی خوب، زمینه هایی را که این واژه در آن به کار برده می شود بررسی می کند. وی دست کم دو کاربرد و زمینه اصلی «انتخاب» و «توصیه» و شش کاربرد و زمینه فرعی را برای واژه خوب بیان کرده است.

کاربرد خوب در زمینه انتخاب

به باور ناول اسمیت یکی از کاربردهای اصلی واژه خوب، استفاده آن برای بیان انتخاب چیزی است. به نظر او هیچ شکاف منطقی میان خوب خواندن چیزی و انتخاب آن وجود ندارد؛ یعنی وقتی کسی چیزی را خوب می خواند، بدین معناست که آن را انتخاب کرده است. اگر کسی بگوید این ماشین خوبی است، ولی من آن را انتخاب نمی کنم، باید دلیل خاصی برای انتخاب نکردن آن ارائه کند، و گرنه حرف غیرمنطقی زده است.





وی در بیان نقش جمله‌هایی مانند: «چون این مورد خوب است» یا «چون بهترین است» به‌هنگام تبیین علت انتخاب چیزی مثل خودرو و در پاسخ به این پرسش که «چرا آن خودرو را انتخاب کردید؟» می‌گوید که ممکن است آن بیان حقیقتی مانند «چون جادارتر است» یا بیان یک جمله نوع A؛ مانند «چون راحت‌تر است» باشد. البته وی این کاربرد را بدون مبنا جایز نمی‌داند و می‌گوید وقتی چنین دلایلی به‌عنوان انتخاب و خوب خواندن چیزی بیان می‌شوند، آن چیز مثلاً خودرو باید دارای اوصاف نوع A و برخی ویژگی‌های معمول تجربی باشد که اوصاف نوع A بر آنها مبتنی هستند. این سخن نشان از عینیت‌گرایی و طبیعت‌گرایی ضعیف نظریه وی دارد. او همچنین می‌افزاید هرگونه پاسخی با لفظ خوب به انتخاب چیزی به‌طور ضمنی، گرایش مثبت پاسخ‌دهنده را به آن چیز نیز بیان می‌کند. وی دلالت لفظ «بهترین» بر این گرایش مثبت را قوی‌تر از لفظ «خوب» می‌داند؛ زیرا در واژه «بهترین» بیان گرایش مثبت در حد ابراز است، نه یک دلالت ضمنی آن‌گونه که در واژه «خوب» است (Nowell-Smith, 1954: 160).

کاربرد خوب در زمینه توصیه^۱

از نظر ناول اسمیت یکی دیگر از کاربردهای واژه خوب، کاربرد آن در زمینه مشورت و توصیه است. وقتی به کسی گفته می‌شود «به نظرم من انجام‌دادن فلان کار برای شما خوب است»، بدین معناست که من انجام‌دادن آن را به شما توصیه می‌کنم. پس توصیه کاربرد و معنای دیگری غیر از کاربرد و معنای اول در زمینه انتخاب است. به باور ناول اسمیت وقتی توصیه‌گر به شخص مشورت‌گیرنده می‌گوید انجام‌دادن این کار برای او بهترین است و انجام‌دادن آن را به او پیشنهاد می‌کند، این کار را بدون دلیل و بدون مسئولیتی انجام

۱. به نظر می‌رسد ترجمه «توصیه» برای اصطلاح «advice» بهتر از ترجمه «نصیحت» است. در لغت‌نامه آکسفورد در معنای advice گفته شده است: «نظر یا پیشنهادی درباره چیزی که شخصی باید در یک موقعیت خاص انجام دهد». این توضیح با معادل «توصیه» مناسب است نه «نصیحت». چون نصیحت اصطلاحی است که بیشتر در زمینه منفی به کار می‌رود؛ یعنی وقتی شخصی کار نادرستی انجام می‌دهد و نیازمند نصیحت و موعظه است (Oxford Advance Learner's Dictionary, 2010: advice).

نمی‌دهد، بلکه گوینده با توصیه خود به‌طور ضمنی اشاره می‌کند که او دلایل خوبی برای پیشنهادش دارد. او می‌داند مشکل چیست و پیشنهادش مناسب و به‌جاست. وی این کاربرد را نشان از آن می‌داند که حق با ذهنیت گراست که جمله «این خوب است» با گرایش مثبت پیشین گوینده در ارتباط است. بنابراین، جمله‌ای مانند «این خوب است، اما انجام‌دادن آن را به شما توصیه نمی‌کنیم»، یک تناقض خواهد بود (ibid.: 162).

ه) کاربردهای فرعی خوب

ناول اسمیت کاربردهای دیگری را نیز برای واژه «خوب» برمی‌شمارد و آنها را به ترتیبی می‌آورد که در آنها از کاربرد اصلی این واژه هرچه بیشتر فاصله گرفته می‌شود؛ یعنی کاربرد ششم که کاربرد توصیفی است، غیرشایع‌ترین و نادرترین کاربرد واژه خوب است.

ستایش و تحسین

نخستین کاربرد فرعی که ناول اسمیت برای واژه خوب پس از کاربرد اصلی آن در زمینه انتخاب و توصیه بیان می‌کند، ستایش و تحسین (Praising and Applauding) است. وی ستایش و تحسین را از سنخ گزاره و بیان نمی‌داند، بلکه آنها را از جنس عمل و فعل می‌شمارد که در ضمن خود گرایش موافق گوینده را نیز بیان می‌کنند. دلیل وی برای این مطلب آن است که ستایش و تحسین را می‌توان با کلام یا بدون آن انجام داد. اشاره‌ها و حرکاتی مانند دست‌زدن یا اشاره سر و مانند اینها برای تحسین یا تمجید به کار می‌روند که البته اینها معنای قراردادی دارند، نه حقیقی (ibid.: 163).

به نظر ناول‌اسمیت درجه تحسین در واژه خوب باید در حدی میان توصیه معتدل (mild commendation) و ستایش هیجانی (hysterical adulation) باشد. «خوبی» برای بیان هر درجه‌ای از تحسین به کار می‌رود، ولی مقدار آن باید کمتر از واژگان «عالی» و «ممتاز» (superb) و بیشتر از واژگانی مانند «قابل قبول» (tolerable) و «به نسبت خوب» (fair) باشد (ibid.: 167-168).





او به نکته مهمی درباره معنای خوب در مقایسه با واژگانی که دلالت بر فضیلت دارند، اشاره می‌کند و واژگان فضیلت مانند شجاع، درستکار، صادق و بخشنده را واژگان تحسین و ستایش می‌خواند که البته واژگان توصیفی نیز هستند، زیرا آنها رفتار یک شخص را توصیف می‌کنند و روشی را که شخص برای رفتار در انواع شرایط معین به آن تأکید می‌کند، پیش‌بینی می‌کنند. نکته مهم آن است که این واژگان افزون بر تحسین و ستایش، دلایلی را ارائه می‌کنند که شخص به سبب آن ستایش و تحسین می‌شود. وقتی گفته می‌شود که فلانی آدم شجاعی است، دلیل تحسین او که شجاعت است نیز با این بیان آشکار می‌شود. برخلاف واژه «خوب» که چنین نیست و وقتی گفته می‌شود فلانی آدم خوبی است، دلیل این تحسین او بیان نمی‌گردد. این جمله تنها بر این دلالت دارد که آن شخص اوصافی دارد که به سبب آن تحسین می‌شود، ولی اینکه این اوصاف چیستند، مبهم گذاشته می‌شود (ibid.: 163).

در اینجا به نظر می‌رسد جای این نقد بر کلام ناول اسمیت وجود دارد که واژگان فضیلت، واژگان تحسین نیستند، بلکه صرفاً توصیف‌کننده و دلالت‌کننده بر وجود وصفی مانند شجاعت، صداقت و ... در موصوف خود هستند، اما اینکه چرا وقتی گفته می‌شود فلانی آدم شجاعی است، تحسین شنوندگان را برمی‌انگیزد، به دلیل یک قیاس مرکب مخفی در ذهن مخاطبان است: «شجاعت فضیلت است؛ هر فضیلتی شایسته تحسین است؛ علی شجاع است؛ پس علی شایسته تحسین است». بنابراین، تحسین بخشی از معنای واژگان فضیلت نیستند، بلکه امری خارج از معنا و دلالت این الفاظ است. دلیل این مسئله اختلاف موجود در جوامع مختلف در تحسین و فضیلت دانستن برخی از الفاظ است. اگر تحسین جزو معنای این واژگان بود، باید همه‌جا دلالت مشترکی بر تحسین دارنده آن وجود می‌داشت. همچنین تغییر در فضیلت‌مندی و ارزشمندی برخی واژگان به مرور زمان نیز تأیید این مطلب است. اگر تحسین جزو معنای راستگویی بود، باید همیشه و همه‌جا شخص راستگو تحسین می‌شد، ولی چنین نیست و گاه راستگویی که به دیگران زیان می‌رساند، تحسین نمی‌شود.

ترغیب

کاربرد فرعی دیگری که ناول اسمیت برای واژه خوب بیان می‌کند، ترغیب^۱ است. او ترغیب را همان توصیه می‌داند؛ با این تفاوت که نیروی تشویقی برای انجام دادن چیزی در آن بیشتر است. وی در این قسمت تعریف فرهنگ لغت آکسفورد از واژه «خوب» را می‌آورد که بر اساس آن، خوب «کلی‌ترین صفت برای ترغیب» در زبان انگلیسی است «که بر وجود حد عالی یا دست‌کم حد رضایت‌بخشی از کیفیات مشخص دلالت دارد که یا فی‌نفسه قابل‌تحسین‌اند یا برای هدفی سودمندند». ناول اسمیت این تعریف را از آن جهت جالب می‌داند که در آن هم کاربردی که این واژه برای آن به کار برده می‌شود (قسمت اول تعریف) و هم شروط کاربرد آن (قسمت دوم تعریف) یک‌جا بیان شده است؛ کاری که فیلسوفان آن را انجام نمی‌دهند. به نظر ناول اسمیت مؤلف آکسفورد به خوبی در این تعریف نشان داده است که اولاً خوب «بیان‌کننده» معنایی نیست، بلکه «ترغیب‌کننده» است؛ یعنی این واژه کاربردی غیر از بیان معنا دارد؛ ثانیاً، عناصری از واقعیت عینی را که فیلسوفان به اشتباه آنها را جزء معنای خوب دانسته‌اند، بخشی از زمینه و پیشینه این واژه ذکر کرده است (ibid.: 163-164).

ناول اسمیت درباره رابطه میان کاربردهای واژه خوب برای ستایش، تحسین و ترغیب با کاربردش برای ترجیح و انتخاب می‌گوید که ستایش چیزی انتخاب آن نیست، بلکه با انتخاب در رابطه است؛ بدین معنا که برای فرد انتخاب چیزی که وی آن را کمتر ستوده یا هرگز نستوده است، عجیب خواهد بود. وی بایستی دلایل ویژه‌ای برای این امر در اختیار داشته باشد. اگر شما فردی را شجاع می‌نامید، از لحاظ منطقی پرسش از اینکه آیا من به آنچه که او انجام داده است علاقه‌مند هستم یا نه، نامعقول است، زیرا «شجاع» واژه‌ای تحسین‌برانگیز است و با استفاده از آن نشان می‌دهید که شما علاقه‌مند او هستید (ibid.: 168).

۱. واژه‌ای که اسمیت به کار می‌برد «commend» است که در توضیح، آن را برابر «advice» به معنای توصیه می‌گیرد؛ با این تفاوت که در commend نیروی تشویقی برای انجام چیزی است. از این‌رو، واژه ترغیب به عنوان معادل برگزیده شد که هم توصیه و هم تشویق را توأمان می‌رساند.





ستایش و تحسین فعالیت‌هایی هستند که بیشتر با هدف تشویق فرد برای ادامه انجام‌دادن کار صورت می‌گیرند؛ در مقابل هیس و هوکردن که برای اظهار عدم موافقت و تنفر به کار می‌روند. تحسین از لحاظ منطقی با تأیید مرتبط است، زیرا اگر از فردی بشنویم که چیزی را تحسین می‌کند، نباید در موافقت وی با آن شک کرد؛ مگر اینکه به بذله‌گویی وی مشکوک باشیم. تحسین از نظر منطقی به همان روش با تشویق کردن مرتبط است. بنابراین، تحسین و ستایش بر تأیید و تشویق دلالت ضمنی دارند (ibid.: 169).

قضاوت و ارزیابی

به باور ناول اسمیت زبان اخلاق نه تنها برای انتخاب و توصیه به کار می‌رود، بلکه گاه برای قضاوت (verdicts) یا ارزیابی (appraisals) چیزی یا شخصی به کار برده می‌شود. در این حالت، تصمیمی برای انجام‌دادن کاری یا توصیه آن به دیگران وجود ندارد، بلکه ارزیابی و حکم درباره خوبی یا بدی آن است. به نظر ناول اسمیت ارزیابی همان قضاوت و بیان حکم است، زیرا ارزیابی تنها بیان سلیقه شخصی یا رجحان فردی نیست. زمانی که در مورد خوبی چیزی حکم می‌کنیم، همواره آن را از لحاظ برخی ویژگی‌ها ارزیابی می‌کنیم و این یک حقیقت تجربی است که آیا آن چیز دارای آن ویژگی‌ها هست یا نه؛ برای مثال حکم درباره خوب بودن توت وحشی صرفاً ترجیح آن را بیان نمی‌کند، بلکه این قضاوت به باور ما از اینکه توت وحشی دارای دسته گل، شاخ و برگ و بوی خاصی است برمی‌گردد و اینها اوصاف عینی هستند (ibid.: 164).

البته ناول اسمیت نمی‌خواهد بگوید که معنای خوب، تنها داشتن فلان اوصاف و ویژگی‌های عینی الف، ب، ج است و داشتن این اوصاف به معنای خوب بودن چیزی است. این ادعایی است که طبیعت‌گرایان فروگاشی در مورد معنای خوب انجام می‌دهند. دلیل ناول اسمیت بر رد این ادعا آن است که اگر چنین باشد که خوب برای مثال در مورد سگ آن است که ویژگی‌های الف، ب، ج را داشته باشد، پس تا زمانی که ما از این ویژگی‌ها آگاه نشویم، نباید در کی از مفهوم سگ خوب داشته

باشیم، ولی حقیقت این گونه نیست و ما بدون علم به این اوصاف، درکی از مفهوم سگ خوب داریم (Ibid.: 165). بنابراین، ناول اسمیت برابری معنای خوب با فلان اوصاف عینی را به طور جزئی قبول می‌کند، ولی کلیت آن و برابری صرف آن را نمی‌پذیرد.

کارامدی

معنا یا کاربرد دیگری که ناول اسمیت برای خوب ذکر می‌کند، کارایی یا کارامدی (efficiency) است. وی این کاربرد و کاربرد بعدی را از موارد ارزیابی بر می‌شمارد. زمانی که «خوب» در مورد اعیان، اعم از اشیای طبیعی و مصنوعی یا موجودات جاندار و بی جان که برای هدفی کاربرد دارند، استفاده می‌گیرند، به کار برده می‌شوند، معنایش این است که آن شیء و آن موجود میزان زیادی از ویژگی‌هایی را که باید داشته باشد تا کارش را به بهترین وجه انجام دهد، داراست. ناول اسمیت باز تأکید می‌کند که اشتباه است اگر تصور کنیم که این به معنای مساوی دانستن مفهوم خوبی با آن ویژگی‌هاست؛ برای مثال در مورد «چاقوی خوب» تصور شود که خوبی به معنای داشتن ویژگی‌های تیزی، دسته راحت، بادوام است. بی‌گمان این سخن وی ردی بر نظریه طبیعت‌گرایی است. وی استدلال پیشین خود را تکرار می‌کند که اگر چاقوی خوب به معنای داشتن این اوصاف بود، باید تا زمانی که ما از این ویژگی‌ها مطلع نشده‌ایم، درکی از مفهوم چاقوی خوب نداشته باشیم، ولی حقیقت این گونه نیست و ما بدون علم به این اوصاف و بدون علم به غایت و کاربرد چاقو، درکی از مفهوم چاقوی خوب داریم (Ibid.: 165).

مهارت

کاربرد دیگر خوب استفاده از آن برای بیان مهارت (skill) فاعل در انجام دادن چیزی است؛ برای مثال وقتی گفته می‌شود فلانی وکیل خوب، پژوهشگر خوب، بازیکن یا حتی دروغگوی خوبی است، منظور این است که در انجام دادن این کارها مهارت لازم را دارد. این کاربرد با کاربرد کارامدی شباهت دارد، با این تفاوت که چون فاعل در





اینجا انسان است، هدف مربوط به خود اوست، نه چیزی که ابزار برای آن قرار داده شده است. به باور ناول اسمیت همان‌طور که نمی‌توانیم از واژه خوب برای نشان‌دادن کارآمدی چیزی استفاده کنیم مگر اینکه با هدف تعیین شده بر آن چیز موافق باشیم، همچنین نمی‌توانیم از این واژه برای بیان مهارت استفاده کنیم، مگر اینکه با تعریف ارائه شده که برای موفقیت فرد در فعالیت مورد نظر موافق باشیم. در فعالیت‌هایی که دربردارنده مهارت هستند، اصولی برای دستیابی به موفقیت وجود دارد که از طریق تجربه با آن آگاهی می‌یابیم؛ به گونه‌ای که اگر کسی این اصول را رعایت کند، موفق می‌شود و اگر نه خیر. از این رو، اگر از این اصول موفقیت آگاهی داشته باشیم، کسی را که مطابق آنها عمل کند «خوب» خواهیم خواند (ibid.: 166).

کاربرد توصیفی

کاربرد آخری که ناول اسمیت برای خوب بیان می‌کند، کاربرد توصیفی است. وی می‌گوید:

واژه «خوب» همانند بیشتر واژگان، می‌تواند به معنای «آنچه که بیشتر افراد خوب می‌نامند» به کار رود. کسی که این واژه را به کار می‌برد، چه بسا در موقعیت انتخاب یا توصیه، دفاع از یک انتخاب یا توصیه، یا در حال ارزیابی نباشد، بلکه به چیزی اشاره می‌کند که خود یا دیگران آن را خوب می‌نامیدند، اگر آنها در حال انجام دادن یکی از این چیزها (انتخاب، توصیه، ارزیابی) بودند (ibid.: 166).

اما این کاربرد توصیفی به معنایی که طبیعت گرایان، شهود گرایان یا ذهنیت گرایان خاص و عام گفته‌اند نیست، بلکه بدین معناست که «این چیزی است که من یا مردم آن را خوب می‌خوانند». به بیان دقیق‌تر وقتی کسی می‌گوید «فلان چیز خوب است»، گاه مرادش آن است که اگر او یا مردم در موقعیت‌های یادشده قرار گیرند، آن را انتخاب می‌کنند، توصیه می‌کنند، می‌پسندند، تحسین و ستایش می‌کنند، به انجامش امر می‌کنند، ارزیابی و به‌خوبی‌اش حکم می‌کنند یا در انجام دادن آن مهارت دارند. در واقع این گزاره توصیفی و گزارشی است از احساسات، اعمال و رفتار مردم نسبت به آن شیء

در شرایطی که مخاطب قرار دارد. به باور ناول اسمیت حتی ممکن است شخص خود در یکی از این موقعیت‌ها نباشد، ولی با شنیدن اینکه کارشناسان چیزی را ستوده‌اند، آن را خوب بخواند. وی کاربرد توصیفی را یک کاربرد ثانوی می‌داند، زیرا این کاربرد پس از کاربرد واژه خوب توسط مردم درباره چیزی خواهد بود. به اعتقاد او کاربرد صرف و منحصر واژه خوب در معنای توصیفی بسیار نادر است (ibid.: 166-167).

با توجه به توضیحاتی که درباره کاربرد توصیفی واژه خوب از نظر ناول اسمیت بیان شد، باید دقت شود که معنای توصیفی بودن واژه خوب متفاوت از واژگان توصیفی مانند سبز، شجاع، عادل و ... است. واژه خوب برخلاف این واژگان توصیفی بر وصف معین و مشخصی مانند سبزی، شجاعت و عدالت دلالت نمی‌کند، بلکه بر استعمال این واژه توسط فرد یا گروهی در معانی و کاربردهای پنج‌گانه پیشین دلالت دارد. وقتی گفته می‌شود فلان چیز خوب است، یعنی گوینده یا مردم آن را انتخاب می‌کنند، توصیه می‌کنند، می‌پسندند، تحسین و ستایش می‌کنند و ... در واقع خوب در اینجا ذهنیت شخص گوینده یا دیگر افراد را توصیف می‌کند. بنابراین، به نظر می‌رسد این کاربرد، کاربردی ذهنیت‌گرایانه خواهد بود نه عینیت‌گرایانه یا طبیعت‌گرایانه.

برخی از شارحان در تبیین نظریه ناول اسمیت ادعا می‌کنند که وی به‌طور کلی کاربرد واژه خوب برای توصیف را منکر است که با توجه به نقل قول فوق درست به نظر نمی‌رسد. مری وارنوک پس از بیان اینکه کاربرد اصلی واژه‌های اخلاقی از نظر ناول اسمیت تحریک و برانگیختن احساسات و شایستگی انتخاب است می‌نویسد:

همه واژه‌های اخلاقی وقتی درست به کار می‌روند، دست کم در این دو جهت به کار می‌روند و لذا این واژه‌ها واژه‌های توصیفی نیستند. این واژه‌ها نام اوصاف نیستند و به‌هیچ روی به ما نمی‌گویند که چه چیزهایی دارای چنان ویژگی‌هایی هستند که ما در داشتن احساسات و گرایش‌های موافق نسبت به آنها در قلمرو اخلاق یا بیرون از آن محق باشیم (وارنوک، ۱۳۸۰: ۱۵۵).

به نظر می‌رسد این تحلیل با توجه به کاربرد ششمی که ناول اسمیت برای خوب





برمی شمارد درست نباشد؛ مگر اینکه به همان نکته که بیانگر وجه تمایز توصیفی بودن واژه خوب از دیگر واژه‌های توصیفی بود حمل شود. به هر حال، این کاربرد نظریه ناول اسمیت را از یک نظریه غیرشناختاری صرف خارج می‌سازد و نظریه‌ای میانه بین نظریه‌های شناختاری و غیر شناختاری قرار می‌دهد که البته جنبه غیرشناختاری آن قوی‌تر است.

ناول اسمیت پس از بیان کاربردهای مختلف و متعدد واژه «خوب» به عنصر مشترک در تمام این کاربردها اشاره می‌کند و آن را مقایسه (comparison) می‌داند. هر کس که واژه خوب را به کار می‌برد حتی اگر قصد مقایسه نداشته باشد، باید بتواند در صورت بحث‌انگیز شدن دیدگاهش در مورد خوبی چیزی، موارد مشابهی را نام ببرد که خوب نیستند و این نشانگر مقایسه ضمنی است (Nowell-Smith, 1954: 167).

همان گونه که پیش‌تر بیان شد مری وارنوک در بیان نظر ناول اسمیت واژه خوب را متعلق به دو گروه واژگان استعدادی A و واژگان مصدری G بیان کرده است. بی‌گمان کاربرد واژه خوب در مورد انتخاب از نوع واژگان مصدری به معنای انتخاب کردنی و در موارد توصیه، ستایش و تحسین و ترغیب از نوع واژگان استعدادی و برانگیزاننده احساسات است. همچنین در توصیفی بودن کاربرد توصیفی واژه خوب شکی نیست، اما سه کاربرد باقی‌مانده واژه خوب نیازمند دقت بیشتری است. به نظر می‌رسد کاربرد «خوب» در موارد کارآمدی و مهارت نیز توصیفی است و بر ویژگی یا ویژگی‌هایی در موصوف دلالت می‌کند. کارآمدی و مفیدبودن یا داشتن مهارت مانند آنچه در عبارت‌های «ابزار خوب» و «راننده خوب» است، فارغ از دلایل و اوصافی که باعث انتساب این اوصاف به موصوف‌هایشان می‌شود، خود توصیف‌گر موصوف هستند.

کاربرد خوب در مورد قضاوت و ارزیابی نیز به نظر توصیفی است، زیرا بر انتساب وصف بدی یا خوبی به موصوف دلالت می‌کند؛ هرچند معنای این اوصاف برای ما کاملاً روشن نباشد. در نتیجه باید واژه خوب را به هر سه گروه واژگان A، G و D متعلق دانست.

و) داوری میان عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی

ناول اسمیت معتقد است که عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی هر دو از جهاتی درست هستند. ذهنیت‌گرایان در این اعتقاد که واژه‌های نوع A به ویژگی‌های عینی خاصی دلالت نمی‌کنند و تنها تبیین واکنش یا بازخورد افراد هستند و در اینکه این واژگان بیانگر ارتباط خوب و بد با امیال مردم، سلیق، علایق، تأییدهای و عدم تأییدها آنها هستند، برحق‌اند. دلیل وی بر این سخنش آن است که غیر منطقی است کسی بازی‌ای را هیجان‌انگیز بخواند، در صورتی که باور دارد که آن بازی هرگز کسی را به هیجان در نیاورده است و نخواهد آورد. همین نامعقول بودن منطقی در رابطه میان خوب خواندن چیزی و نبود هرگونه گرایش موافق مستقیم یا غیرمستقیم به آن وجود دارد. به اعتقاد وی این رابطه منطقی اگر نباشد، شکاف بزرگی میان خوب خواندن چیزی و انتخاب آن یا تصمیم‌گیری برای انتخابش، یا توصیه دیگران به انتخابش وجود خواهد آمد که این فعالیت‌ها را نامعقول خواهد ساخت. بنابراین، ذهنیت‌گرایان در مرتب‌دانستن خوب با میل و گرایش موافق، حداقل در موقعیت‌های اخلاقی بر حق هستند (ibid.: 178).

اما به نظر ناول اسمیت عینیت‌گرایان نیز از جهاتی برحق‌اند. آنها در انکار نکاتی که ذهنیت‌گرایان در بالا مطرح کردند و در اینکه تصور می‌کنند خوبی باید وصف منحصر بفرد و غیرطبیعی باشد، دچار اشتباه هستند. گاهی عینیت‌گرایان در اثبات نظر خود چنین استدلال می‌کنند که اگر چنین ویژگی و اوصاف عینی وجود نداشته باشد، توجیه کاربرد شکل غیرشخصی «این خوب است» به جای شکل شخصی «من این را می‌پسندم» ممکن نخواهد بود. ناول اسمیت خود در پاسخ این استدلال می‌گوید که عینیت‌گرایان دوست دارند فراموش کنند که گزاره‌های مشابه دیگر این‌چنینی نیز وجود دارند؛ برای مثال ما جمله غیر شخصی «این زیباست» را به جای جمله شخصی «من آن را دوست دارم» به کار می‌بریم، ولی کسی نمی‌گوید زیبایی (niceness) یک وصف عینی است. همچنین آنها فراموش کرده‌اند که ما شکل غیرشخصی «این دل‌پذیر است» را به جای شکل شخصی «آن را دوست دارم» را به کار می‌بریم. بنابراین، باید گفت که





دل‌پذیری نیز ویژگی عینی است؛ در حالی که چنین نیست. در نتیجه به اعتقاد وی به کاربردن جمله‌های غیرشخصی به جای جملات شخصی دلیل عینیت اوصاف اخلاقی نیست (ibid.: 178-179).

البته ناول اسمیت این بحث را تا حدودی معما می‌داند که چرا وقتی می‌خواهیم تنها پسند شخصی خود را بیان کنیم از جمله‌های غیرشخصی استفاده می‌شود؟ وی سپس توجیه خود از این امر را چنین بیان می‌کند که (۱) «x خوب است» جمله‌ای نیست که تنها در موقعیت انتخاب به کار رود، بلکه می‌تواند در موقعیت‌های دیگر نیز استفاده شود؛ (۲) این جمله معنا و محتوای گسترده‌تری دارد که «من x را می‌پسندم» آن را ندارد و آن این است که پسند من از x چیز غیر معمولی نیست و من می‌توانم دلایلی برای آن ارائه کنم و این دلایل برخی عینی هستند؛ بدین معنا که معیارهایی هستند که عموماً مورد پذیرش هستند. معنای عینیت وصف خوبی از نظر ناول اسمیت و جنبه حقانیت عینیت‌گرایی همین است؛ یعنی برخورداری از معیارهای مورد پذیرش عمومی (ibid.: 179).

۳. ارزیابی نظریه ناول اسمیت

نوع‌شناسی نظریه

اگر بخواهیم نظریه اخلاقی ناول اسمیت را نوع‌شناسی کنیم و مشخص سازیم که به چه نوعی از نظریه‌های شناختاری یا غیرشناختاری تعلق دارد، باید بگوییم که بر مبنای نظریه معنای وی که معنا را با کارکرد مساوی می‌گیرد و به دلیل اینکه همه کارکردهای اصلی و فرعی که وی برای واژه خوب برمی‌شمارد، غیر از کارکرد فرعی توصیفی، همه امور ذهنی و غیرشناختی هستند، پس نظریه او در وهله اول به نظریه‌های غیرشناختاری ذهنیت‌گرا تعلق دارد، ولی به جهت قائل بودن به کاربرد توصیفی برای واژه خوب باید آن را یک نظریه ترکیبی با غلبه جنبه غیرشناختاری و ذهنیت‌گرایی دانست.

مک‌لاسکی در مقاله خود در این زمینه می‌نویسد:

هرچند ناول اسمیت تحلیل‌های ذهنیت‌گرا همانند تحلیل‌های استیونسون و

هیر را رضایت‌بخش نمی‌داند و هرچند او به‌جَدّ منتقد اشکال سنتی طبیعت‌گرایی اخلاقی است، با این وجود خودش به یک نوع از ذهنیت‌گرا در باب اخلاق شبیه است که البته کمی هم با طبیعت‌گرایی سنتی همراهی می‌کند (McCloskey, 1961: 251).

وی در اثبات ذهنیت‌گرایی دیدگاه ناول اسمیت می‌گوید «بدون گرایش‌های پیشین ما نه هیچ‌گونه کاربردی برای معیارها خواهیم داشت و نه حتی خواهیم توانست دریابیم که یک معیار چیست» (Nowell-Smith, 1954: 181). همچنین برای اثبات تقابل او با تقریرهای سنتی طبیعت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی به این دیدگاه ناول اسمیت تمسک می‌جوید که معتقد است اصطلاح‌های اخلاقی نمی‌توانند به‌طور ذهنی یا طبیعی تعریف شوند، زیرا آنها واژگان چندوجهی با چند کاربرد هستند (McCloskey, 1961: 251).

۵۷



نظر

معناشناسی «خوب» از نظر ناول اسمیت

نکات قوت نظریه

با توجه به آنچه از نظریه ناول اسمیت بیان شد، دلیل توجه نگارندگان به این فیلسوف مشخص می‌شود. نظریه ناول اسمیت برخلاف نظریه‌های رایج شناختاری یا ناشناختاری که برای مفاهیم اخلاقی و به‌ویژه واژه خوب تنها یک یا دو کاربرد بیان می‌کردند و به کاربردهای دیگر این واژه یا بی‌توجه بودند یا سعی بر تحویل آنها به آن کاربرد مورد نظرشان داشتند، کاربردهای متعددی برای واژه خوب و زبان اخلاقی بیان می‌کند. گرچه در برخی از امور جزئی نظریه ناول اسمیت می‌توان اشکال کرد، ولی نگارندگان معتقدند کلیت نظریه او به این معنا قابل دفاع است که واقعاً واژه خوب از آن دست واژگانی است که معانی و کاربردهای مختلف و متعددی دارد و نمی‌توان برای آن یک یا دو کاربرد و معنای خاص برشمرد. وقتی ما واژه خوب را در زمینه مشاوره و راهنمایی دیگران به کار می‌بریم و می‌گوییم فلان چیز کار خوبی است، توصیه به مخاطب اصلی‌ترین هدفی است که از به‌کاربردن این جمله در ذهن داریم و توصیه کارکرد اصلی واژه خوب است. وقتی کتابی را می‌خوانیم یا در کنسرتی شرکت می‌کنیم و از



خواندن یا شنیدن آهنگ نواخته شده لذت می‌بریم و می‌گوییم «خوب یا عالی بود»، چیزی غیر از بیان احساس خوشایندی خودمان و همچنین تحسین نویسنده کتاب و نوازنده آهنگ نداریم. در اینجا تحسین و ابراز احساس هر دو در یک کاربرد از واژه خوب همزمان مراد ما از کاربرد این واژه هستند و این نکته مثبت و مهم دیگری است که ناول اسمیت بر آن تأکید دارد؛ یعنی اجتماع کاربردها و معانی متعدد در یک کاربرد از این لفظ. مهارت، کارآمدی، قضاوت و ارزیابی نیز دیگر کاربردهایی است که واژه خوب می‌تواند در زمینه‌های مختلف داشته باشد که دیگر فیلسوفان به آنها اشاره‌ای نکرده‌اند و ناول اسمیت به‌خوبی متوجه آنها بوده است.

جمع کردن کاربرد توصیفی در کنار کاربردهای غیرشناختی واژه خوب نیز یکی از نقاط قوت و نوآوری نظریه ناول اسمیت است. وی با این کار خود تفکیک سنتی و تقسیم قدیمی نظریه‌های اخلاقی به شناختاری و غیرشناختاری را از میان برمی‌دارد و معتقد است واژه خوب ضمن اینکه کاربردهای غیرشناختاری متعددی همچون توصیه، ابراز احساس و ترغیب و تشویق دارد، می‌تواند توصیف چیزی نیز باشد. البته او توصیف را ضعیف‌ترین و نادرترین کاربرد خوب می‌داند که جای اشکال دارد.

نقدها

نظریه ناول اسمیت را از چند جهت می‌توان نقد کرد: نخست یک اشکال بنیادی می‌توان به نظریه کاربردی معنای او که از نوع ویتگنشتاینی است، وارد کرد. برخی در نقد این نظریه آن را از توجیه اسامی خاص و عَلم و جمله‌هایی مانند «نادر چاق است» عاجز دانسته‌اند، زیرا این اسامی و جمله‌ها برای بیان رفتار و واکنشی از سوی متکلم نیستند^۱ (صفوی، ۱۳۸۲: ۹۶).

اشکال دوم در خصوص برابر گرفتن معنای خوب با آنچه اسمیت به‌عنوان

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد این اشکال نک: صفوی، ۱۳۸۲: ۹۵-۹۷.

کاربردهای مختلف واژه خوب بیان می‌کند، است. گرچه کاربرد واژه خوب برای این مقاصد را نمی‌توان انکار کرد، ولی هیچ یک از اینها معنای خوب نیستند. فروکاستن معنا به این کاربردها یک اشتباه است. تنها مقایسه واژه خوب با الفاظ بی‌معنایی که دارای کاربرد یکسانی با خوب هستند، این نکته را برای ما روشن می‌سازد. دو جمله «ماتریکس فیلم خوبی است» و «ماتریکس هورا!» را مقایسه کنید. در جمله دوم واژه «هورا» فاقد هرگونه معنایی است، ولی کاربردش در کنار واژه «ماتریکس» بر تحسین شما از این فیلم دلالت می‌کند. اسمیت معتقد است معنای واژه «خوب» در جمله اول چیزی غیر از تحسین نیست و معنای این واژه در اینجا همان مقصودی است که برای آن به کار رفته است؛ یعنی همان تحسین، ولی به‌طور شهودی و به وجدان برای ما روشن است که این دو جمله از نظر معنایی یکسان نیستند، گرچه می‌توان گفت از نظر مقصودی که برای آن به کار رفته‌اند (تحسین) یکسانند.

اشکال سوم قراردادن کاربرد توصیفی به‌عنوان آخرین کاربرد فرعی و نادرترین آنهاست که دورترین فاصله از کاربردهای اصلی واژه خوب را دارد. به نظر نگارندگان کاربرد توصیفی نخستین و اصلی‌ترین کاربرد واژه خوب است و این واژه که از نظر صرفی یک وصف است، در تمام کاربردهایش، چه کاربردهای وصفی مانند «کتاب خوب» یا کاربرد حمله‌ای مانند «عدالت خوب است»، وصفی را به موضوعی نسبت می‌دهد. حتی اگر ما دقیقاً معنای خوب را نتوانیم مشخص کنیم و آن را تعریف نماییم، در هر صورت به‌اجمال می‌دانیم که این واژه وصفی با معنای مثبت را به موضوع نسبت می‌دهد. البته آنچه ناول اسمیت به‌عنوان کاربردهای اصلی و فرعی خوب برشمرده است، همه کاربردهای ثانوی هستند که چه‌بسا در مرتبه دوم گوینده‌ای از کاربرد این وصف اراده کرده باشد؛ بدین معنا که من وقتی می‌گویم «ماتریکس فیلم خوبی است»، اولاً درصدد توصیف این فیلم هستم و ثانیاً، منظورم بیان احساس خوشایند خود از مشاهده این فیلم است و ثالثاً ترغیب و تشویق مخاطب به مشاهده آن. در واقع، اگر این فیلم دارای این وصف مثبت نبود، من هیچ‌یک از کاربردهای دیگر را اراده نمی‌کردم. یا



وقتی به کسی می‌گوییم «عدالت خوب است» و مراد اصلی من امر و توصیه او به عدالت است، باز این کار از کانال توصیف صورت می‌گیرد؛ بدین معنا که چون عدالت دارای وصف مثبتی است، من تو را به انجامش توصیه یا امر می‌کنم.



نظر

سال بیست و یکم، شماره ۸۲، تابستان ۱۳۹۵

کتابنامه

۱. وارنوک، مری (۱۳۸۰)، فلسفه اخلاق در سده بیستم، ترجمه ابوالقاسم فنایی، قم: بوستان کتاب.
۲. صفوی، کوروش (۱۳۸۲)، «نگاهی به آرای فیلسوفان زبان در طرح نظریه‌های معنایی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ش ۱۸۶.
3. Ayer, Alfred Jules (1952), *Language, Truth and Logic*; New York: Dover Publication, Inc.
4. Lacewing, Michael, "Two types of moral cognitivism," Routledge, Available at: <http://documents.routledge>.
5. McCloskey, H. J. (1965), "D-Words, A-Words, G-Words," *Philosophical Studies*, Vol. 16, No. 1.
6. McCloskey, H. J. (1961) "Nowell-Smith's Ethics," *Australasian Journal of Philosophy*, 39, No. 3.
7. Miller, Alexander, (2014), *Contemporary Metaethics: An Introduction*, February, Polity.
8. Nowell-Smith, H. (1954), *Ethics, A study of the words and concepts that we use for answering practical questions, making decisions, advising, warning and appraising conduct*, Penguin Books.
9. Oxford Advance Learner's Dictionary (2010), 8th edition, Oxford University Press.
10. Roojen, Mark van, (2004), *Moral Cognitivism vs. Non-Cognitivism*, First published Fri Jan 23. Available at: <http://plato.stanford.edu/entries/moral-cognitivism/>
11. Stevenson, Charles L. (1963), *Facts and Value, studies in Ethical Analysis*, New Haven and London: Yale University Press.
12. <http://grammar.about.com/od/il/g/Januswordterm.htm>
13. <http://www.dictionary.com/browse/janus>



۶۱
نظر
صدر